

## تحلیل اسکیزوی ژیل دولوز و فلیکس گاتاری در شعر «هوروسکوپ» سروده‌ی ساموئل بکت

نرگس منتخبی بختور<sup>۱</sup>

### چکیده

دولوز و گاتاری که در جرگه‌ی برجسته‌ترین نظریه‌پردازان اواخر قرن بیستم جای دارند، تلفیقی ساختارزدا از مایه‌های نظری مارکس و فروید را در قالبی از پساساختارگرایی ارائه می‌دهند. یکی از مهم‌ترین مفاهیم در فلسفه‌ی دولوز و گاتاری ذات است. ذات تفاوت است، نوعی درهم‌آشفتنگی، کثرت زمانی - مکانی که در وجود رشد می‌کند، تغییر به بار می‌آورد. اما هر تغییر تکرار و یا تئیینی از تفاوت است. ذات تکرار تفاوت‌های ابدی و آشفتگی است. همچنین در این تفکر، زندگی آمیخته‌ای است از تاثیر داده‌های حواس، از تاثیرات انگاره‌ها، اصوات، مهمه‌ها، رنگها و جریان‌ها. این مقاله خوانشی است از اولین شعر ساموئل بکت در چارچوب نظریات فلسفی و روانکاوای دولوز و گاتاری. مفاهیمی مانند میل ساز، صیرورت، کوچ‌گری معنا، نشانه‌ی کوچ‌گر و برزایشی این شعر را به تمثیلی از متن اسکیزوی دولوز و گاتاری تبدیل می‌کند که در آن معنا همواره در حال کوچ از متن است. کوچ‌گری در کنار مفهوم میل سازا به رهایی از بند مدلول‌های سلطه‌گر در زبان و جامعه اشاره دارد. نشانه‌ی کوچ‌گر<sup>۲</sup> در بند زمان و مکان نیست؛ از یک مدلول به مدلول دیگر، از یک جامعه به جامعه‌ی دیگر کوچ می‌کند و در برابر سازوکارهای همگون‌ساز که در پی معنای واحد هستند، می‌ایستد. نشانه‌ی کوچ‌گر در هر متنی (ادبی، اجتماعی، سیاسی) که باشد، به دنبال مفر است تا از جبر معناگرایی بگریزد. از این رو کوچ‌گر، پدیده‌ی برزایشی<sup>۳</sup> را خلق می‌کند؛ شبکه‌ای عظیم از سازها و روابط بدون مرکزیت خاص، بدون ابتدا و انتها، بدون مرز و بردار. نشانه‌ی کوچ‌گر شبکه‌ی برزایشی را می‌پیماید، مرزها را می‌شکند و با سلطه‌ی مرکز می‌جنگد.

**کلید واژه‌ها:** ساموئل بکت، ژیل دولوز، فلیکس گاتاری، تحلیل اسکیزوی، پسا ساختارگرایی، طلب سازا، کوچ‌گری، برزایش، صیرورت.

دوره سوم، شماره ۶، بهار و تابستان ۱۳۹۰

<sup>۱</sup> عضو هیئت علمی دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز

nargesmontakhabi@gmail.com

<sup>۲</sup> Nomadic Sign

<sup>۳</sup> Rhizome

## مقدمه

«هوروسکوپ» اولین شعر ساموئل بکت است. او این قطعه را برای مسابقه‌ی شعری نوشت که شرکت‌کنندگان باید قطعاتی کمتر از صد سطر ارائه می‌کردند. بکت برنده‌ی این رقابت شد. این شعر «تصویری است هجوآلود و پرتنش از آخرین لحظات عمر رنه دکارت<sup>۱</sup>، انگاره‌ای از فراخواندن افکار به سطح خودآگاه توسط ذهنی تب‌آلود ولی سیال» (Rainey 1078). «هوروسکوپ» بعنوان تقلیدی هجوآمیز از فلسفه و زمان عینی و سنجش‌پذیر در اندیشه دکارت، منشور زندگی را در هم شکسته و نشان می‌دهد چگونه خوانش و بازخوانی زندگی چیزی جز زوال ارزشها و به حاشیه راندن مبانی به ارمغان نمی‌آورد.

خوانش در حال نزع دکارت از زندگی و گذر زمان و نگاه بکت به این موضع دکارتی را می‌توان به کمک دیدگاه‌های جیل دولوز و فلیکس گاتاری<sup>۲</sup> مورد بررسی قرار داد. دولوز و گاتاری که در جرگه‌ی برجسته‌ترین متفکران اواخر قرن بیستم جای دارند، «ترکیبی خیره کننده و بدعت شکن از مایه‌های نظری مارکس و فروید را در قالبی پساساختارگرا و نیچه‌ای» (Bogue 1) ارائه می‌دهند. خفقان دیالکتیک هگل، دال سوسور، فقدان لاکان، و رابطه‌ی سلسله مراتبی بین بیمار و روانکاو در اصول روانکاو سنتی، همگی به زایش مفاهیمی انقلابی چون کنش بین قدرت<sup>۳</sup> و طلب<sup>۴</sup>، کوچ‌گری معنا<sup>۵</sup>، روانکاو ضد اودیپ (تحلیل اسکیزو<sup>۶</sup>)، سازه‌های طلب<sup>۷</sup>، و نظامهای نشانه<sup>۸</sup> منجر گردیده‌است.

این مقاله خوانشی است از «هوروسکوپ» در راستای نظریات فلسفی و روانکاو دولوز و گاتاری که بر پایه‌ی مفاهیم کلیدی این روش از نقادی استوار است. این مفاهیم از خلال آثار مهم این دو متفکر استخراج شده‌اند، از جمله این آثار می‌توان به *آنتی-اودیپ* (۱۹۶۸)، *کافکا از آن ادبیات ثانوی* (۱۹۷۵)، *ناخودآگاه ماشینی* (۱۹۷۹) و *هزار فلات* (۱۹۸۰) اشاره کرد. البته باید همواره به یاد داشت نقد ادبی از منظر دولوز و گاتاری ابزاری برای

<sup>1</sup> Rene Descartes فیلسوف برجسته‌ی عصر روشنگری با تاکیدش بر توانایی عقل و خرد در درک جهان پیرامون.

<sup>2</sup> Gilles Deleuze and Felix Guattari

<sup>3</sup> Power

<sup>4</sup> Desire

<sup>5</sup> Nomadism

<sup>6</sup> Schizoanalysis

<sup>7</sup> Desiring-machines

<sup>8</sup> Regime of Signs

یافتن جایگاهی متعالی در متن نیست، بلکه تنها روشی است برای انعکاس دنیای در حال «شدن»<sup>۹</sup> متن و اینکه چگونه زبان ویرانی خلاقانه‌ای از مفاهیم کهنه و پوسیده به بار می‌آورد.

### ذات<sup>۱۰</sup>، بازگشت مکرر<sup>۱۱</sup>، تاثیر<sup>۱۲</sup>

دولوز (قبل از آغاز همکاری‌اش با گاتاری) به تفکر نیچه در باب حیات می‌پردازد. حیاتِ نیچه‌ای، مرکبی است از نیروها و جریانهای در هم آمیخته که او پیکر<sup>۱۳</sup> می‌خواند. پیکر، واژه‌ای است که نیچه به «انسان» و یا «وجود» ترجیح می‌دهد. در پیکر رانه‌های کنش و واکنش دمام و بی‌وقفه در تعامل با یکدیگرند و مولدی ازلی و مکرر را می‌سازند. از این رو، جهان در سیلانی زایا از تغییرات و حرکات و انحرافات و لغزشها به سر می‌برد. مفهوم تمنای قدرت<sup>۱۴</sup> در نیچه «ارتباط، کیفیت و کمیت نیروهای درون پیکر را تعیین می‌کند» (Bogue 12). تمنای قدرت همان حرکت یکسوی «شدن» است، نیروها را به هم پیوند می‌دهد و از هم تمیز می‌دارد: تمنای قدرت ظرفیت تاثیرپذیری است. از این رو، خوانش دولوز از بازگشت مکرر نیچه تعبیر دیگری از صیورورت را در برمی‌گیرد. از این منظر بازگشت مکرر تنها دور تسلسل تاریخ نیست، بلکه بازگشت شدن‌ها است: درهم جوشش گذشته، حال و آینده در لحظه‌ی شدن. به عبارت دیگر، تمنای قدرت در تفکر دولوز به مفهوم صیورورت بدل می‌شود و بازگشت مکرر به آمیزشی از شدن‌ها. تنیده‌ای از تمایلات، سیالها و روابط، ذات هر موجودیتی را می‌سازد.

تعبیر دولوز از ذات در نوع خود تامل برانگیز است. «ذات تفاوت است {...} نوعی درهم آشفتگی، نوعی کثرت زمانی - مکانی که در موجودیت رشد می‌کند و متغیر می‌شود. اما هر گوناگونی تکرار و یا تبیینی از تفاوت است» (۷۵). ذات تکرار تفاوت‌های ابدی و آشفتگی است. پس آیا نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که انسان به مثابه‌ی یک پیکر، ذات‌های متفاوت در خود جای داده‌است؟ همچنین در تفکر دولوزی، زندگی آمیخته‌ای است از تاثیر داده‌های حواس، از تاثیرهای انگاره‌ها، اصوات، مهمه‌ها، رنگها، و جریان‌ها. زندگی بشر بر «الصاق معانی و مفاهیم به این تاثیرها» (Wolfreys 223) استوار گردیده‌است. هنر و شعر بهترین روش

<sup>9</sup> Becoming

<sup>10</sup> Essence

<sup>11</sup> Eternal Return

<sup>12</sup> Affect

<sup>13</sup> Body

<sup>14</sup> Will to Power

برای رهایی این تاثیرها از بند تعابیر روزمره و سخیف هستند. شعر شرایطی را فراهم می‌سازد تا اصوات، لکنتها و لغزش‌های زبانی به جای زبان معناگرا به گوش رسند. در این راستا، «هوروسکوپ» تصویری است از دنیای در حال شدنِ دکارت. شعر با این پرسش ناآشنا شروع می‌شود: «آن چیست؟ یک تخم مرغ؟». «دکارت پس از آزمایشات مختلف روی تخم مرغ به این نتیجه رسید تخم مرغی برای مصرف مناسب است که مرغ هشت تا ده روز رویش نشسته باشد» (Raine 1078). چه کشف کوچک و پیش و پافتاده‌ای برای چنین اندیشمندی! با این وجود استعاره‌ی تخم مرغ بر تمامی متن سایه می‌افکند. هدف بکت از چنین انتخابی چیست؟ پاسخ به این پرسش در بند دوم جای دارد که در آن دکارت گاليله را در توهماتش می‌بیند:

«گاليله در چه حالی

...

گفت در حال حرکتیم، می‌چرخیم - لعنتی

...

این حرکت نیست، آن حرکت است.»

بکت در اینجا به نظریه‌ی حرکت نسبی گاليله اشاره دارد: «زمین به دور خورشید می‌چرخد، اما در قیاس با اثرش و در قیاس با ما ثابت است» (همان). آنچه در حال حرکت به نظر می‌رسد حرکت نمی‌کند و آنچه حرکت نمی‌کند در حال حرکت است. تخم مرغی که به نظر ثابت است، از درون در حال حرکت، رشد و دگردیسی است. پس استعاره‌ی تخم مرغ و اشاره به نظریه‌ی حرکت نسبی گاليله بر مفهوم شدنِ دولوز و گاتاری صحنه می‌گذارد. دکارت دکارت-صیوروت است؛ او در بستر مرگ و در آستانه‌ی ثبوتی ایستا، در شبکه‌ای از افکار پیاپی و پویا، خاطره‌ها، توهم‌ها، و از همه مهمتر، تاثیرها به سر می‌برد. به عبارت دیگر در جهان شدن غرق شده‌است. او دیگر حرکت نخواهد کرد، ولی جریانها و نیروهای پیکرش در تلاطمند. صیوروت، دکارتی سیال و نسبی‌گرا می‌سازد. بازگشت مکرر صیوروت هرگز از حرکت نمی‌ایستد چرا که تمنای قدرت نامیراست. گذشته و حال و آینده چنان به هم تنیده‌اند که وقایع مهم زندگی دکارت از لحاظ زمان و مکان به پس زمینه کشیده می‌شوند. در این شعر پیکره‌ی دکارت هنوز در حال تبدیل شدن به دکارت است. بکت از عمد به وقایع کم

اهمیت و یا نادیده گرفته شده‌ی زندگی دکارت رجوع می‌کند که تقلیدی هجوآمیز از ادراک و فلسفه‌ی دکارتی ساخته باشد. آیا بکت سعی بر این ندارد تا دوگانگی معروف دکارتی بین درون و برون را در هم بشکند؟ آیا این بدین معنی نیست که تسلط «من» بر دنیای درون چیزی جز تاثیرِ حواس نیست؟

دکارت به عنوان یکی از آخرین خائنین به فرهنگ غرب (نیچه اولین خیانتکاران را سقراط و افلاطون می‌داند) پایه‌های تفکر روشنگری را با تکیه بر این فرضیه بنا نهاد: «می‌اندیشم پس هستم.» اما اگر اندیشیدن تاثیری از حواس باشد چه؟ آنچه در فلسفه‌ی دکارت به چشم نمی‌خورد این است که در پس حقیقت ظاهری و بدیهی (در این شعر، ثبات)، صورت دیگری از همان حقیقت نهفته‌است (در اینجا، حرکت). حال پرسش این است: اگر بیاندیشم ولی برآستی نیاندیشم، وجود نخواهم داشت؟ حرکت - ثبات در زمان واحد و در کنار یکدیگر معنی می‌یابند و در این شعر به چیزی جز تاثیر حواس اشاره نمی‌کنند. از این رو تفکر نیز به منزله‌ی برهان وجود تنها به تاثیری از ذهن بدل می‌شود و نه دلیلی برای هستی. دکارت در این شعر در هذیان است و نه در تفکر.

بنابراین، ذات انسان به مجموعه‌ای از تمامی تاثیرات به هم گره خورده در یک پیکر منتهی می‌شود. «هوروسکوپ» نیز این مجموعه را که به پیکره‌ی دکارت شکل می‌بخشد، به نمایش می‌گذارد؛ تاثیرات دیداری تخم مرغ، خاطرات دکارت از عشق نوپایش به «عشقکش»، خاطرات برادر شارلاتانش، خاطرات روزهای جنگ، به‌یادآوردن کشف‌های علمی‌اش، دلیل بیماری و مرگش. پیکره‌ی دکارت سازه‌ای از تمامی این تاثیرات، انگاره‌ها، خاطرات، و حس‌ها است. در اینجا بار دیگر، بکت عینیت‌گرایی و روشنگری دکارت را به شدت زیر سوال می‌برد و به سخره می‌گیرد. دلایل عینی برای هستی و زندگی و ذات آدمی توسط بازی‌های ضمیر ناخودآگاه و انگیزش‌های شیزوفرنیک به چالش کشیده می‌شوند.

## طلب ساز<sup>۱۵</sup>

دولوز و گوتاری در کتاب *آنتی-اودیپ* به تشریح روانکاوی اسکیزو می‌پردازند.

«طلب اجتماعی است و نه خانوادگی. [...] ساختار خانوادگی اودیپی یکی از اساسی‌ترین روشها برای سرکوب طلب در جوامع سرمایه‌داری است و روانکاوی چنین سرکوبی را تقویت می‌کند. نظام سرمایه‌داری روابط اجتماعی را به روابطی کالاوار و با

<sup>15</sup> Desiring-production

ارزش‌های جهان شمول تقلیل می‌دهد. در این روند، {سرمایه‌داری} طلب را از قلمرواش خارج کرده و گذارده‌های سنتی همچون نظام‌های خویشاوندی، ساختارهای طبقاتی، عقاید مذهبی، آیینهای قومی، سنتها و غیره که روابط اجتماعی و تولید را کنترل می‌کنند، برمی‌اندازد. اما سرمایه‌داری در عین حال طلب را از نو قلمروگذاری<sup>۱۶</sup> کرده و ساخت و تولید را به درون محدودیت‌های الگوهای یکسان و جهان شمول هدایت می‌کند. عقده‌ی اودیپ متضمن این است که طلب انسان در درون خانواده‌ی هسته‌ای متمرکز شود. سپس سرمایه‌داری با نقاب قلمروزدایی‌اش، شارهای اسکیزوفرنیک را در مردم، الفاظ، سنتها و عقاید از بین می‌برد و سپس این سیلانها را در مثلث روان رنجور و اودیپی بابا - مامان - من از نو قلمروگذاری می‌کند.<sup>۱۷</sup>

بنابراین، طلب ساخت و تولید است؛ طلب‌سازا است و فقدان یا اکتساب مطلوبی از دست رفته نیست. طلب قلمرویی از گوناگونی‌ها و سیلانها می‌سازد. پس هر پیکر یک ساخت است؛ ساخت درد، لذت، مصرف، و تولید. فقدان لاکانی طلب را قربانی ترس از عدم تحقق خواسته‌ها می‌کند.

مفهوم طلب‌سازا در تفکر دولوز و گاتاری بر سه جزء استوار گردیده: سازه‌های طلب<sup>۱۸</sup>، پیکره‌ی بی‌اندام<sup>۱۹</sup> و کوچ‌گر<sup>۲۰</sup>. سازه‌های طلب اجزای بی‌شکل و نظم به هم متصل در هر پیکر هستند. این سازه‌ها دستگاه‌هایی مرزشکن و بردارشکنند، چرا که در هر پیکر، زنجیره‌ی سازه‌های طلب حرکت سیلانها را ممکن می‌سازد. از جمله‌ی این سیلانها می‌توان به حرکت جریانهای ماده‌ای مانند شیر مادر، بزاق دهان و خون، جریانهای انرژی مانند اصوات، گرما و هوا، و جریانهای سایبری مانند داده‌ها و اطلاعات اشاره کرد. سازه‌ی طلب جدا از یکدیگر عمل می‌کنند، برای مثال سازه‌ی طلب دهان جدای از سازه‌ی صحبت، سازه‌ی خوردن، و سازه‌ی تنفس کار می‌کند.

در خلال روند سازه‌ای طلب، لحظه‌ای فرا می‌رسد که سازه‌های طلب «در هم فرو می‌روند و شی‌ای حجیم و بی‌شکل به وجود می‌آورند. برای لحظه‌ای همه چیز از حرکت باز می‌ماند و منجمد می‌شود.»<sup>۲۱</sup> این توده‌ی بی‌شکل پیکر بی‌اندام است، لحظه‌ی صفر فشردگی،

<sup>16</sup> Territorialize

<sup>17</sup> Bogue, 89-90

<sup>18</sup> Desiring-machines

<sup>19</sup> Body without organs

<sup>20</sup> Nomad

<sup>21</sup> *Anti-Oedipus*, 13

لحظه‌ای که تولید و ساخت متوقف می‌شود. اما این توده باید در هم شکسته شود تا سازه‌های طلب ساخت را از سر گیرند. از این رو، سازه‌های طلب که این توده را ایجاد کرده‌اند، به خودی خود ویرانش می‌کنند. پیکر بی‌اندام سنتزی است از عملکرد سازه‌های طلب که در غیر این صورت مجزا عمل می‌کنند.

کوچ‌گر از یک سازه‌ی طلب به سازه‌ی دیگر کوچ می‌کند و از درون پیکر بی‌اندام گذر می‌کند. کوچ‌گر هیچ‌گاه به تولیدات یک سازه بسنده نمی‌کند، از درون پیکر بی‌اندام می‌گذرد، سازه‌های جدید را محک می‌زند، مرزهای ناپیموده را طی می‌کند، و هنجارها و مرزها را قلمروزدایی<sup>۲۲</sup> می‌کند. کوچ‌گر به عنوان یک مرزشکن در حال شدن است و خود را در معرض کنش‌ها و تغییرات و پیکربندی‌های جدید قرار می‌دهد.

حال بعد از این مقدمه پرسش این است: کارکرد سازه‌های طلب در «هوروسکوپ» چیست؟ ذهن دکارت بعد از درگیری ابتدایی با تخم مرغ، گفتگویی خیالی با گالیله ترتیب می‌دهد. بندهای سوم و چهارم شعر بازگشتی دوباره به مضمون حرکت در درون ثبات است ولی این بار با تداعی معانی تکان دهنده‌تر:

آن چیست؟

کمی املت با سبزیجات یا فقط قارچ؟

دو تخمدان گره خورده با گوشپی<sup>۲۳</sup>؟

چه مدت در زهدان داشتش، مرغ را می‌گوییم؟

سه روز و چهار شب؟

بدهیدش به ژیلو.

این جملات تبلور طلب‌سازا در پیکر دکارت است؛ این طلب است که نیاز به رابطه با روسپی‌ها را می‌سازد. طلب‌سازا در درون ناخودآگاه جای دارد و ابزار است برای رهایی از بند عقلانیت‌گرایی نظام سرمایه‌داری. در این جملات، دکارت عقل‌گرای روشنگر، میل به جنون، به سیاهی (و نه روشنی)، به دیگری<sup>۲۴</sup> و نه «من» متفکر تصمیم‌گیرنده را می‌سازد. در بند دوم، «گره خورده» به معنی بسته شده‌است، درست مانند تخمدان مرغ پس از ساختن

<sup>22</sup> Deterritorialize

<sup>23</sup> بکت این واژه را از ترکیب «گوشت» و «روسپی» می‌سازد.

<sup>24</sup> Other

تخم، و همچنین مانند روسپی‌هایی که تخمدانها را از کار می‌اندازند؛ املتی با گوشت و روسپی؛ گوشپی (Rainey 1079). از منظر دولوز و گاتاری، دکارت در این لحظات به اسکیزو، به پیکر با فوران سیلان‌های ناخودآگاه و رها از بند فقدان<sup>۲۵</sup> و غیاب<sup>۲۶</sup> مبدل می‌شود. بکت وجه غیرعقلانی و ناشناخته از عقلانیت دکارت را به تصویر می‌کشد.

لحظه‌ی دیگر از طلب سازا در بندهای هفتم و هشتم رقم می‌خورد،

عشقِ لوچِ ابلهانه‌ی من!<sup>۲۷</sup>

من قایم می‌شدم و تو می‌گشتی.

و فرانسین<sup>۲۸</sup> ثمره‌ی با ارزش نطفه‌ی خانه و اتاق نشیمن!

چه بچه ریزانی!<sup>۲۹</sup>

روی پوست خاکستری و ورآمده‌اش و لوزه‌های سرخش!

تنها فرزندم

تازیه‌ی تب را خورد تا در خونِ کبود ایستاد -

خون!

فرانسین فرزند نامشروع دکارت و مستخدمه ضربه‌ایست سنگین بر وجه عقلانی و روشن‌گرای دکارت. این ضربه بنیان خانواده‌ی اودیپی را به سخره می‌گیرد. بکت با به کار بستن ابعاد ناشناخته، گنگ و ثابت نشدنی زندگی دکارت، مفری را برای رهایی از زندگی نامه‌ای عینی، واقعیت‌گرا و بر پایه‌ی حوادث مهم باز می‌کند. حوادث فرعی و حاشیه‌ای که بر حدس و گمان استوارند عرصه را بر وقایع مهم و تاثیرگذار تنگ کرده چنان که زندگی آشکار دکارت و کشفیات مهم‌اش به پس زمینه کشیده می‌شوند. سعی بکت بر این است تا حاشیه را در مرکز توجه قرار داده و مرکز را به حاشیه براند.

---

<sup>25</sup> Lack

<sup>26</sup> Absence

<sup>27</sup> دکارت عشق کودکانه‌اش را به دختری لوچ به یاد می‌آورد.

<sup>28</sup> مورد خطاب، فرانسین تنها فرزند دکارت است که در پنج یا شش سالگی از دنیا رفت. گمان بر این است مادرش خدمتکاری به نام هلن بود.

<sup>29</sup> دکارت ریزش گلبرگ را از گل به تولد فرانسین از مادرش تشبیه می‌کند.



### سازه‌های طلب، پیکر بی‌اندام و کوچ‌گرها

سازه‌های طلب در پیکر دکارت می‌بینند، می‌شنوند و سخن می‌رانند. اما می‌توان چنین برداشت کرد کارکردی‌ترین و اساسی‌ترین سازه‌ی طلب در پیکر دکارت خاطره است. هر خاطره به منزله‌ی سازه‌ای از طلب است که خطوط پرواز<sup>30</sup> و یا آزادی‌نشانها را ممکن می‌سازد. خاطره خلل و فرج در زمان را پر می‌کند؛ تلفیق و کنش بین سازه‌ها و جریانهای مختلف را ایجاد می‌کند. در بند دوازدهم، دکارت سه رویای شبانه را یکی پس از دیگری به یاد می‌آورد. در رویای اول، خود را می‌بیند که «در توفانی سهمگین و غران می‌دود» در رویای دوم زیارتگاه مریم مقدس در لورتو را به خواب می‌بیند و بعد از بیدار شدن با خود عهد می‌بندد تا در صورت موفقیت در جد و جهدش به زیارتش برود. و در نهایت خواب شعری را می‌بیند از شاعر لاتین اُسُنیوس که مطلعش چنین است: «چه راهی در زندگی پیش گیرم؟» و البته اندیشه‌ی تخم مرغی همچنان ادامه دارد چرا که دکارت بر این باور است زیارتش به خوابیدن مسیح روی رویاهایش بستگی دارد! در هر حال رویا/خاطره‌ی زیارت به سر بر آوردن از تخم مانسته شده‌است. ذهن به عنوان یکی از سازه‌های طلب رویاها و خاطرات و انگیزشهای ناخودآگاه را تولید می‌کند. در این شعر تقابل روشن گرایانه‌ی من/دنیا به پویایی اسکیزوی به شکل من/دنیا/من/من دنیا تبدیل می‌شود.

سازه‌ی طلبِ خاطره به عنوان اصلی‌ترین سازه در «هوروسکوپ» منعقد و منجمد شده و پیکر بی‌اندام را خلق می‌کند. اما کی و کجا این انعقاد رخ می‌دهد؟ آیا لحظه‌ی خلق پیکر بی‌اندام لحظه‌ای قابل تمیز است چرا که رابطه‌ی بین پیکر بی‌اندام و سازه‌های طلب از نوع انعقاد و انبساط مداوم است؟ تخم مرغ استعاره‌ای است از پیکر بی‌اندام به همراه از هم بازشدگی متناوب سازه‌های خاطره. هر بار که دکارت به‌یاد تخم مرغ می‌افتد، خاطرات مختلف و نامربوط قلمروگذاری و منعقد می‌شوند. اما هر خاطره از پیکر بی‌اندام تخم مرغ می‌گریزد و قلمروزدایی می‌کند و از لحظه‌ی عقیم انعقاد دوری می‌کند. در مجموع ذهن دکارت پنج بار به تخم مرغ رجوع می‌کند و هر بار پس از این انعقادِ فکری، خروشی از خاطرات و افکار ذهنش را به خود مشغول می‌کند. بعد از هر انعقاد به شکل پیکر بی‌اندام تخم مرغ، انبساط فکری شکل می‌گیرد. از این رو، تمامی شعر با اشاره به تخم مرغ آغاز شده، پیش می‌رود و به اتمام می‌رسد. دکارت انتظار می‌کشد تا تخم مرغ آماده‌ی مصرف شود و مدام می‌پرسد:

<sup>30</sup> Lines of Flight

آن چیست؟  
تخم مرغ؟

آن چیست؟  
کمی املتی با سبزیجات یا فقط قارچ؟

آن چیست؟  
چقدر طول می‌کشد؟  
بشین رویش.

وقتش رسید آنتونیو؟

تو را به بیکن<sup>۳۱</sup> قسم آن تخم مرغ را جوجه می‌کنی؟

هر اشاره به تخم مرغ به مانند یک لخته و یا توده از نیروها و سازه‌های طلب است که برای لحظاتی ذهن هذیان‌گو و در عین حال پویای دکارت را از فعالیت باز می‌دارد. اما این پیکر بی‌اندام تنها مرحله‌ای است گذرا و باید بمدد سازه‌های طلب - در اینجا خاطرات - در هم شکسته شود. خاطرات دکارت مانند سیلی خروشان لخته‌ی فکری حاصل از تخم مرغ را شکسته و ذهن را از نو پویایی و تحرک می‌بخشند. دولوز و گتاری بر این باورند که هر خاطره خاطره‌ی دیگری را تداعی می‌کند:

«رابطه‌ای از نوع جاذبه و دافعه بین سازه‌های طلب و پیکر بی‌اندام وجود دارد. در ابتدا این رابطه پارانویمی است و در آن پیکر بی‌اندام سازه‌های طلب را از خود می‌راند و بعد آنها را به خود جذب می‌کند.» در «هوروسکوپ» نیز ذهن دکارت بین کنار زدن خاطرات از یک سو و غرق شدن در آنها از سوی دیگر در نوسان است.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، سومین ویژگی طلب‌سازا، کوچ‌گری است. پیکر دکارت در این شعر کوچ‌گر است و از مرز بین سازه‌های طلب مانند دیدن، شنیدن، حرف زدن و به‌یاد آوردن گذر می‌کند. هنجارهای زمانی را با نوسان در گذشته و حال و آینده در هم

---

<sup>31</sup> Francis Bacon

می‌شکند. این پیکر کوچ‌گر فرزند از دست داده‌اش (فرانسین)، معشوق لوچ کودکی اش، سه رویایش، منازعه‌هایش با «فالهابر، بکمن و پیتر سرخ»<sup>32</sup>، پاسخش به ویلیام‌هاروی<sup>33</sup> و در نهایت آنا ماریا شورمان<sup>34</sup> را به یاد می‌آورد که در سالن سخنرانی دانشگاه آترشت پنهانش کرد تا بتواند به سخنرانی‌ها گوش بدهد.

تمام این خاطره پردازی‌ها شخصیت دکارت را به عنوان فیلسوفی برجسته به سخره می‌کشد. دانای حسابگر و تحلیلگر با نظریه‌های عظیم عینیت‌گرایش، اکنون پدیده‌های فرعی مانند رعد و برق، بهمن، گردش خون و تخم مرغ را کنکاش می‌کند. کوچ‌گرایی پیکر دکارت با جنبش بی‌وقفه‌اش سلسله مراتب فلسفی دکارت را با تاکید بر جدایی دال و مدلول بر هم می‌زند. «هوروسکوپ» ناآرامی قبيله واری دارد و برهه‌های زمانی طولانی در زندگی دکارت را طی می‌کند و با نگاهی نقادانه و براندازانه به نتیجه‌ای کاملاً ضد دکارتی می‌رسد: «خطا می‌کنم، پس وجود دارم.» بکت در استفاده از این عبارت وامدار سنت اوگاستین است: «اگر خطا کنم، وجود دارم.» «خطا می‌کنم، پس وجود دارم» بیانیه‌ی کوچ‌گرایی است چرا که کوچ کردن یعنی آزمون و خطا، سنجیدن، در دنیا بودن، تکرار، خوانش دوباره، حرکت، گم کردن و یافتن مجدد مسیر.

در این قسمت، بررسی مضامین پرنویا و اسکیزوفرنی در نظریه‌پردازی دولوز و گاتاری به هر چه بیشتر روشن شدن مبحث کوچ‌گری کمک می‌کند. در کتاب کافکا: از آن ادبیات ثانوی (۱۹۸۶) دولوز و گاتاری دو نوع طلب را در جامعه‌ی سرمایه‌داری از هم متمایز می‌کنند: «پارانویید یکپارچه» و «اسکیزوی مولکولی». پارانویای یکپارچه سلسله مراتبی و یا به تعبیر دولوز و گاتاری «درختی» است. الگوی درختی در این نظریه به تبیین بیشتر نیاز دارد. در این الگو، «ایده‌ای کوچک - یک دانه‌ی بلوط یا یک بذر - ریشه می‌گیرد و جوانه می‌زند؛ این جوانه به تنه‌ای محکم و نیرومند تبدیل می‌شود با ریشه‌های غیر قابل رویت اما قدرتمند که به درخت غذا می‌رسانند. هر بخش از درخت جزئی از یک نظام منسجم و آرگانیک است که به شکل عمودی، فزاینده، و پیوسته رشد کرده‌است. به اعتقاد دولوز و گاتاری تفکر انسان‌گرا/روشنگر اینگونه عمل کرده و کل هنر و ادبیات حاصل از این فرهنگ نیز به این شکل عمل

<sup>32</sup> جوهان فالهابر ریاضیدان مشهور آلمانی که دکارت با حل کردن تعدادی از معادلات شگفت زده اش کرد. ایزاک بکن ریاضیدان نیز تجربه‌ای مشابه به فالهابر داشت. پیتر سرخ شخصیتی ناشناس باقی مانده است.

<sup>33</sup> ویلیام هاروی پزشک انگلیسی که گردش خون را کشف کرد.

<sup>34</sup> آنا ماریا شورمان زنی با نفوذ در زندگی دکارت بود که ریاضی و فلسفه می‌دانست.

کرده‌است.» آنها همچنین ذهن پارانوید را نیز ذهنی درختی می‌دانند. این نوع از طلب جهان بیرون را قدرت برتر و رخنه‌ناپذیر قلمداد می‌کند. در این راستا می‌توان «هوروسکوپ» را آشکارگر رانشهای پارانوید در ذهن دکارت دانست. این آزادسازی گرایش‌های پارانوید که از طریق خاطرات انجام می‌شود، به نوعی ترسها و اضطرابهای دکارت دانشمند و خردگرا را آشکار می‌سازد.

تقابل وجود و دنیای بیرون که اصلی‌ترین عامل بروز پارانویا است بواسطه‌ی ادغام اسکیزویی درون و برون مغلوب می‌شود. در واژگان دولوز و گاتاری کوچ گراسکیزو است و مرزهای بین واقعیت و خیال، وجود و دنیای بیرون را می‌شکند. از این رو، در تقابل با درختی بودن پارانویا که سعی در یکپارچه‌سازی درون و برون دارد، دولوز و گاتاری مفهوم برزایشی<sup>35</sup> اسکیزو را معرفی می‌کنند. پدیده‌ی برزایشی ریشه و مرکزیت ندارد بلکه شبکه‌ای است در هم پیچیده از ریز ریشه‌ها، روابط و تماسها. برزایشی «هوروسکوپ» در خطوط پرواز و رهایی از بند معنا و سلسله مراتب جای دارد. کوچ‌گری برزایشی را در دکارت می‌توان در این سطرها یافت:

پسر جسوری هستم می‌دانم

پس پسرم نیستم

(اما شبیه پدرم که نه پیرم و نه جوان

تنها گلبرگ گل سرخ بلند و درخشان

نه پیر و نه جوان ویژگی برزایشی است: تنها یک گلبرگ و نه گل سرخ کامل و درختی.

«پراکندگی کوچ‌گرایانه» تلفیقی است از «نقاط مجزا که طرح و ریخت خاصی ندارند و مانند گله‌ی گوسفند در مرتعی وسیع تا آنجا که می‌توانند فضا اشغال می‌کنند، روابط ساختاری می‌سازند و بعد بدون هیچ‌گونه قلمروگذاری یا مرزبندی مرتع را ترک می‌کنند.» در تفکر دولوز و گاتاری ساختار بدین معنا است: «آشفتگی ساختار یا ساختار آشفته: پراکندگی کوچ‌گرایانه‌ی نشانه‌های مجزا که هر نشانه در رابطه‌ای تفاضلی با نشانه‌های دیگر قرار دارد.»

---

<sup>35</sup> Rhizomatic

بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد «هوروسکوپ» پراکندگی کوچ‌گرایانه‌ی خاطرات، و انگاره‌ها است که با آشفتگی درهم آمیخته شده‌اند. انگاره‌ها و تصاویر ذهنی دکارت کاملاً از هم‌گسیخته و ناهمگون در کنار یکدیگر چیده شده‌اند. حلقه‌ی اتصالی بین خاطرات وجود ندارد و به آسانی عرصه‌ی رویا را طی می‌کنند.

### نظام نشانه‌ها

دولوز و گاتاری در کتاب *هزار فلات: سرمایه‌داری و اسکیزوفرنی* (۱۹۸۰) نظام نشانه‌ها را اینگونه توصیف می‌کنند: «در هر نظام نشانه‌ای کارکرد اولیه‌ی زبان انتقال داده‌ها یا برقراری ارتباط نیست، بلکه صدور واژگان فرمایشی است». منظور این دو متفکر از واژگان فرمایشی همان دستورها و امرها است. واژگان فرمایشی در نظامهای نشانه‌ای مجموعه‌ای از رمزگان، ارزش‌ها، بایدها و نبایدها، و روابط قدرت‌زده را به افراد جامعه تحمیل می‌کنند. زبان ابزاری است سرکوب‌گرانه و آمرانه در دستان قدرت. واژگان فرمایشی «تغییرات غیرجسمی» یعنی رفتارها و واکنش‌های تحمیلی در اعضای جامعه ایجاد می‌کنند. برای مثال:

در یک حادثه‌ی هواپیماری، تهدید هواپیماربا با اسلحه‌اش و شلیک به سمت مسافران بی‌شک نوعی عمل است. اما تبدیل مسافران به گروگان و هواپیما به زندان تغییرات غیرجسمی هستند که توسط رسانه‌ها اعمال می‌شوند.

دولوز و گاتاری چهار نوع از انواع نظامهای نشانه را از هم تفکیک می‌کنند: نظام پیش‌دلالتی در جوامع بدوی، نظامهای دلالتی در جوامع استبدادی، نظامهای پسادلالتی جوامع سرمایه‌داری، و در نهایت نظامهای ضددلالتی کوچ‌گرها. نظام پیش‌دلالتی در جوامعی دیده می‌شد که زمین و قلمرو اصلی‌ترین ارکان این جوامع به شمار می‌رفتند. سیلانها در روابط بین قبیله‌ای، به مجاری داد و ستدهای پایاپای و تبادل هدایا هدایت می‌شدند. در نظام دلالتی جوامع استبدادی حکومت اصلی‌ترین رکن قلمداد می‌شد. حاکم مستبد نوشتار را به عنوان ابزار قانون‌گذاری، دیوان سالاری، مالیات، عدالت و تاریخ‌نگاری ابداع کرد. دال‌ها صدای حاکم را به گوش رعیت می‌رسانند. نظام پسادلالتی در جوامع سرمایه‌داری خشونت و وحشت نهادینه شده را در نشانه‌های نظامهای بدوی و استبدادی قلمروزدایی کرده و بعد نشانه‌ها را در جهت اهدافش از نو قلمروگذاری می‌کند. برای تشکیل نظامهای پسادلالتی باید از سه مرحله گذر کرد: استیلا، واقعیت ذهنی یا فرد متکلم، و واقعیت حاکم یا موضوع تکلم. استیلا مرحله‌ای است که در آن فرد در عظمت نشانه‌ی خاص غرق می‌شود (مانند خدا، خرد، غذا، معشوق). در مرحله‌ی بعد،

فرد به جای اینکه با نفوذ نشانه در خود مبارزه کند، واقعیت ذهنی و یا به تعبیر دولوز و گاتاری قدرت تکلم‌اش را از دست داده و تاثیر نشانه در ذهنش رو به فزونی می‌گذارد و در نهایت نشانه در ذهنش حکم می‌شود. در مرحله‌ی آخر، فرد در ورطه‌ی نامحدود و قدرتمند نشانه به دام می‌افتد و به واقعیت حاکم یا به موضوع تکلم که این نشانه بر آن دلالت دارد تن در می‌دهد. بنابراین نظام پسادلالتی جوامع سرمایه‌داری هم‌نواپی واقعیت ذهنی افراد را با واقعیت حاکم از طریق استیلا و هنجارسازی تضمین می‌کند.

نظام ضددلالتی کوچ‌گر، انقلابی و مقاوم است و با استیلا و قلمروگذاری نظام پسادلالتی می‌جنگد. در قلمرو حاکم حرکت کرده و مرزها را می‌شکند. این نظام از تسلط و استبداد نشانه می‌گریزد و بردارها و نقشه‌های زبان را نقض می‌کند.

«هوروسکوپ» یک نظام ضددلالتی بنا می‌کند که با نظام پسادلالتی دکارت مقابله می‌کند. ضددلالت را می‌توان در استعاره‌ی تخم مرغ و تعبیر مختلف‌اش در این شعر جستجو کرد: تخم مرغ در همان مفهوم تخم مرغ، همچنین به مثابه کشف علمی، یا استعاره‌ای از جهان، از فرزندی، و یا تنها زاده‌ی حواس پرتی و توهم دکارت در حال احتضار. تمامی این تعبیر از کوچ‌گری معنا در این شعر خبر می‌دهند. این لحظات گذرا در شعر استیلائی خواننده را توسط پسادلالت متوقف می‌سازند.

«خطا می‌کنم، پس هستم.» یکی از بارزترین لحظات ضددلالت در این شعر است. فلسفه‌ی دکارت به نوعی فلسفه‌ی استیلا است: استیلائی واقعیت ذهن توسط واقعیت حاکم خردگرا. بنابراین، خطا کردن در برابر خردورزی پسادلالت می‌ایستد. خطا کردن به مثابه‌ی «شدن» است و نه «بودن». از این رو دکارت بکت دستخوش شدن‌های متعدد قرار می‌گیرد: مجنون - شدن، سطحی نگر - شدن، هذیانی - شدن، و تنها - شدن.

ضددلالت مرز بین جنون و سلامت عقل، هستی و نیستی، واقعیت و خیال را متزلزل می‌کند. بکت شعر را با این جمله به پایان می‌رساند: «دومین ساعت بی‌ستاره‌ی رخنه‌ناپذیرم را به من عطا کنید.» رخنه‌ناپذیری زمان ضددلالت است: زمان خلأیی است که بی‌چهره و بی‌هویت می‌کند. مفاهیمی پسادلالتی از زمان مانند ابتدا و انتها، هستی یا بودن در زمان به چالش کشیده شده‌اند. «هاروسکوپ» به پایان می‌رسد، اما بی‌ستاره و رخنه‌ناپذیر، بدون ستاره‌ها یا نشانه‌های پسادلالت که سعی بر روشنگری و نورافکنی دارند. شعر در تاریکی ضددلالت باقی می‌ماند. بهتر است رخنه‌ناپذیر بمانیم تا اینکه در تاراج و استنتاج، پسادلالت در ما رخنه کند و عریان شویم.

## نتیجه‌گیری

این مقاله خوانشی بود از شعر «هوروسکوپ» سروده‌ی ساموئل بکت در راستای نظریه‌های روانکاوانه‌ی دولوز و گاتاری. از منظر این دو متفکر ذات مفهومی است تکرار شونده و آشفته که در تاثیرات حواس تجلی می‌کند. پیکره نیز از دیگر تعابیر در این فکر است بدین معنا که هر ماهیتی پیکره‌ای است از جریانها، روابط، تاثیرات و واکنش‌ها. دولوز و گاتاری واژه‌ی پیکره را به انسان یا موجود ترجیح می‌دهند چرا که تاثیرپذیری و بی‌ثباتی را بهتر القا می‌کند. از این رو، پیکره‌ی دکارت در این شعر تلفیقی است از تاثیرات، خاطره‌ها، انگاره‌ها، و تصاویر که صلابت وجود و دوگانگی درون و برون را در هم می‌شکنند. شدن یا صیوروت، نیز یکی دیگر از تعابیر در نظریه‌پردازی دولوز و گاتاری است: شدن یعنی حرکت بی‌وقفه و ابدی پیکره در شبکه‌ای عظیم از روابط، کنش‌ها و واکنش‌ها.

در مجموع، این شعر برآیندی است از ضددلالت‌ها. معنا کوچ می‌کند و خواننده را نیز به کوچ وامی‌دارد. خاطرات پراکنده و بی‌مفهوم ذهن تب‌آلود دکارت استیلا و تحکم معنای واحد و جهان شمول را به سخره گرفته و خطا کردن را می‌ستاید. پیمایش مسیری به اصطلاح غلط و گم شدن در تاریکی بی‌معنایی بر جبر معنای دلالت‌گرا و خردورز، پیروز می‌شود.

## منابع

- Bogue, Roland. *Deleuze and Guattari*. London and New York: Routledge, 1989.
- Colebrook, Claire. *Gilles Deleuze*. London and New York: Routledge, 2002.
- Deleuze, Gilles. *Difference and Repetition*. Trans. P. Patton. New York: Columbia University Press, 1994.
- ---. *The Logic of Meaning*. Paris: Minuit, 1968.
- ---. *Nietzsche and Philosophy*. Trans. H. Tomlinson. London: Athlone, 1983.
- Deleuze, Gilles, and Felix Guattari. *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia*. Trans. Robert Hurley, Mark Seem, and Helen R. Lane. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1977.
- ---. *Kafka: For a minor Literature*. Paris: Minuit, 1975.
- ---. *Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia*. Paris: Minuit, 1980.
- ---. *What is Philosophy?*. Trans. H. Tomlinson and G. Burchill. London: Verso, 1994.
- Gendron, Sarah. "A Cogito for the Dissolved Self: Writing, Presence, and the Subject in the Work of Samuel Beckett, Jacques Derrida, and Gilles Deleuze." *Journal of Modern Literature*, Vol. 28, No. 1, *Autobiography and Memoir* (Autumn, 2004), pp. 47-64.
- Linstead, Stephen, and Alison Pullen. "Gender as Multiplicity: Desire, Displacement, Difference and Dispersion." *Human Relations*. Vol. 59. No. 9 (2006): 1287-1310.
- Linstead, Stephen, and Torkild Thanem. "Multiplicity, Virtuality and Organization: The Contribution of Gilles Deleuze." *Organization Studies*. Vol. 28. No. 10. (2007): 1483-1501.
- McGee, Kyle. "Machining Fantasy: Spinoza, Hume and the Miracle in a Politics of Desire." *Philosophy Social Criticism*. Vol. 36. No. 7. (2010): 837-856.
- Nietzsche, F. *The Gay Science: With a Prelude in Rhymes and an Appendix of Songs*. New York: Vintage Books, 1974.
- ---. *Thus Spake Zarathustra: A Book for Everyone and No One*. Trans. R. J. Hollingdale. Harmondsworth: Penguin, 1961.
- Rainey, Lawrence. *Modernism: An Anthology*. Ed. Oxford: Blackwell Publishing, 2008.
- Uhlmann, Anthony. "To Have Done with Judgment: Beckett and Deleuze." *SubStance*, Vol. 25, No. 3, Issue 81: 25th Anniversary Issue (1996), pp. 110-131.
- Vandenberghe, Frédéric. "Deleuzian Capitalism." *Philosophy Social Criticism*. Vol. 34. No. 8. (2008): 877-903.
- Wolfreys, Julian. *Introducing Criticism at 21<sup>st</sup> Century*. Ed. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2002.